

سخت می ترسیدند که دولت سپاه بسرانان فرستد ، و با عثمانیان از آنسو بیایند ، و با مردم بشورند و مسیحیان را که در دیگر جاها بودند کشتار کنند چنانکه اسماعیل آقا که بخوی گریخته بود یکدسته از جلوها را که از دو سال باز در بیرون شهر جایشان داده بودند کشتار کرد ، این بود دوران دیشانشان بجلو افتاده باین گفتگوها برمیخواستند ، در اینمیان دو پیش آمدی ترس آنان را فروتر گردانید : یکی آنکه سر کردگان فرانسه ای که در ارومی می بودند در نتیجه خرده گیری تهران نمانده و از راه شرفخانه و تبریز روانه گردیدند ، دیگری اینکه آگهی ها از نزدیک شدن عثمانیان رسید .

در ارومی سران مردم را گرد آورده و بایشان پیشنهاد مینمودند : شما باید بگردن گیرید که دولت ایران لشکر بر سر ما نفرستد ، و آنگاه راه آمد و رفت را با تبریز و دیگر جاها باز دارد و داد و ستد و بازرگانی در میان باشد . نیز بگردن گیرند که در شهر های دیگر به مسیحیان آسیب نرسانند . بیچاره مردم را بتنگنا انداخته و چنین درخواستهایی از ایشان مینمودند ، بسیاری از آسوریان و ارمنیان در تهران بدوستان و آشنایان خود پناهنده و از آنان زبان می گرفتند که در روز سختی نگهداری از ایشان دریغ نکنند .

این بدتر که در همان حال جلو آدمکشان را نمی گرفتند و چنانکه گفتیم روزی نمیگذشت که کسی یا کسانی کشته نشوند ، و با آنکه برای شهر حکمرانی ، و سر شهر بانی ، و رئیس امنیه و مانند اینها پدید آورده ، و بگمان خودسامانی بکارها داده بودند بجلو گیری از این سیاهکاریها کوشیده نمیشد و کسی بگناه کشتن و تاراج کردن کیفر نمیدید . یکی از کسانی که در این میان کشته گردید عظیم السلطنه بود که او را حکمران شهر گردانیده بودند .

اینمرد یکی از توانگران ارومی بشمار میرفت و چنانکه نوشتیم او بود که روز سوم جنگ جلو مردم افتاد و آنان را بدرخانه مستر شت بردوان رسوایی روداد ، و سپس نشست ۱۶ تنی او را بحکمرانی شهر برگزید . روز سی ام اردیبهشت (۱۲۹۷) شمشه فرهاد نامی از آسوریان که در وزیر آباد دبه عظیم السلطنه می نشست و از زمانهای پیش رنجیدگی از او میداشته با تنگی در دست بشهر می آید و بخانه عظیم السلطنه رفته و در

اطاق نو کران با آنان می نشیند ، و چون عظیم السلطنه از اطاق خود همراهه مؤید الاسلام نامی از ملایان با هنگ رفتن بجایی بیرون می آید باتیر هر دو را میکشد و خود گریخته از حیاط بیرون میرود . معتمد الوزاره می نویسد : اومست بوده و از دبه تا شهر هشت تن را کشته و پس از آن خونریزیها بسراغ ارباب خود آمده بود .

از این کار خود آسوریان بر آشفتند ، و شمشه فرهاد را که گرفته و آورده بودند ، پس از اندک بازپرسی با دستور آقا پتروس در همان خانه خود عظیم السلطنه بدار آویختند ، و جنازه های کشتگان را باشکوه بسیار با موزیک از زمین برداشتند . این یگانه آدمکشی بود که بکیفرش رسانیدند .

دوباره آمدن عثمانیان با ذریبجان

اکنون می باید به تبریز باز گردیم ، و دنباله داستان آنجا را نویسیم . گزارش این شهر را تا پایان سال ۱۲۹۶ پیش آمدیم ، و آخرین داستان گشته شدن امام جمعه و پسرش را یاد کردیم ، این کشتن ندکار کوچکی بود ، امام جمعه سالها در تبریز از سران علما بوده و باین نام برتری داشته و چیرگیها نموده ، و از آنسوی خاندان بزرگی و خویشان بسیاری میداشت . چنین کسی را در روز روشن کشتن هنایش بزرگی می بایست داشت ، و کارهای بد نهادانه و بیخردانه ملایان را ، از دشمنی با مشروطه کردن ، و دو تیرگی بمیان مردم انداختن ، و به بیگانگان گراییدن و مانند اینها ، بیادها میانداخت و کيفر آنها را در پیش چشمها نمودار میگردانید . کسانیکه بیست سال پیش ، بکفشتشان « کفشکه » گفته نشدی ، کنون چون پرده شان برداشته شده و پوچی و بی پایی دستگاهشان روشن شده بود ، باین خواری گشته می شدند و کسی به چون و چرا بر نمی خاست .

چنین گفته میشد کسانیکه از خیابانی و همدستان او رنجیده بودند و هر زمان برنگ دیگری درآمده و بدشمنی میکوشیدند ، امام جمعه همه را بر سر خود کرد آورده و چنین میخواست با دست آنان کاری کند و با دیمو کرانها درافتد ، و اینان آگاهی یافته و بکشتنش بر میخیزند ، هرچه هست این داستان دنباله ای پیدا کرد ، و آن اینکه حاجی محمد عمو و دیگر مجاهدان که خیابانی آنان را دور گردانیده و بنزدیک نمیگذاشت ، چون این چیرگی دیمو کرانها را بر نمی تافتند و همیشه در پی

کینه جویی میبودند، این پیش آمد را فرصت یافته و روز دوشنبه هجدهم فروردین بیک کاری برخاستند، و آن اینکه اسماعیل نامی که از آدم کشان میبود و در کشتن امام جمعه دست میداشته، تفنگچی فرستاده او را بانجمن مجاهدان آوردند، و همینکه رسید بی باز پرس با کلوله از یا انداختند.

در هنگامیکه آسوریان در ارومی و سلماس آن آتش را می افروختند اینان بجای آنکه ییاری برادران و خواهران خود شتابند، در تبریز باین سیاهکار بهاءپیر داختمند. خیابانی و همراهان او، اگر خودخواهی بکنار میگزاردند می توانستند اینان را زیر دست گیرند و راه برند، و در این هنگام دسته هایی از اینان پدید آورده بجلو آسوریان و جلوها فرستند، ولی چون بسیاری از ایشان بنام و آوازه اینان رشک میبردند و چشم دیدن نمیداشتند و خود آرزوهای دیگر در دل می پروراندند تنها باین میکوشیدند که آنانرا دور گردانند و خوار سازند، و بدینسان هم آنان را تباه و بد کردار می گردانیدند، و هم خود در سایه بدخواهی بدتیجدهای نمیرسیدند.

کمسیونهای تأمین آذوقه و اعانه میکوشیدند، گرسنگی روز بروز سخت تر گردیده، و اینزمان بدترین روزهای خود را بسر میداده گندم بیکبار نایاب شده و انبار تهی گردیده بود، و کمسیون ناگزیر شد اندیشه دیگری کند، چنانکه گفتیم از روی پته روزانه بهر تنی از بیچیزان یک پونزه ($\frac{1}{4}$ ۶۲ مثقال) نان میدادند. این زمان ناچار شدند آنرا به نیمه رسانند، و بجای آن نیم دیگر سبزه و بادام دهند، و برای این کار سبزه و بادام بسیاری از بازارگانان خریدند و بیهای ارزان بکمسیونهای کویها واگزارند، و چنانکه در روزنامه تجدد نوشت روزنامه کمسیون تأمین آذوقه ۴۵۰۰ تومان زیان این کار را می پرداخت.

بدینسان دموکراتها بنگهداری از بیچیزان کوشیدند و چنین میخواستند که تا رسیدن گندم و جو سال نو با فشاری نمایند، ولی با اینهمه خواه و ناخواه دسته های انبوهی میمردند، زیرا گذشته از آنکه خوراک کم داده می شد و آنگاه سبزه و بادام جای خوراک نتوانستی گرفت، تیفوس و تیفوئید سخت تر گردیده، و بی آنکه جدایی میانه داراوندادار، و گرسنه وسیر گزارد روزانه گروهی را بخاک می کشانید، پزشکان

پیاپی درآمد و شد می بودند و بر سر بیماران می رفتند .



۷۳ - اوپری و خدیابی با دیگران

کمیسیون آعانه پولهای بزرگی از توانگران می گرفت، که بسیاری بدخواه و برخی از ترس میدادند، و از این پولها بود که در رفت ها و زیانهای کمیسیون تأمین آذوقه

پرداخته میشد، و گذشته از آنها دویست هزار تومان هم بداره راه آهن جلفا و تبریز داده شد. این راه را که یک شرکتی از روسیان کشیده بودند این هنگام از یکسو بازگشتن سالدات و قزاق، و از یکسو بهم خوردن ساهان روستان جلو گیر آمد و رفت بازرگان و مسافران گردیده و راه بیکبار بی در آمد شده بود و از شرکت در درون روستان کمکی نتوانستی بود، از اینرو اداره راه دست بسته مانده و چنین گفته میشد میخواهد راه را بیک دولت بیگانه دیگری واگذارد. دموکراتها این را نپسندیدند و دویست هزار تومان پول پرداختند که راه در دست ایرانیان باشد.

اینها کارهای نیکی بود و همه بدرستی پیش میرفت، کسانی که از دموکراتها یا بازرگانان دست در این کارها میداشتند سودی برای خود نمی خواستند و همه پولها جز در جای خود بکار نمیرفت. کسانی را که در کمیون آنوقه می بودند نام برده ایم. کمیون اعانه رئیسش شادروان حاجی زین العابدین با کوچی از سران بازرگانان می بود. باشندگان دیگر را بیاد نمیدارم، پابندی دموکراتها بدرستکاری در این زمینده بجایی رسید که دو یا سه تن از آنان که سرکشی بکار انبار گندم و نانویان میداشتند و نادرستی نموده بودند خود دموکراتها آنان را بیابزیرس کشیدند و از میان خود بیرون راندند و در روزنامه تجدد با رسوایی نامهایشان را نوشتند، کمیونهای آنوقه و اعانه هر دو حساب های خود را نوشته و در روزنامه و یا جداگانه پراکنده می کردند.

بدینسان بهار میگذشت، و نه همچون سال گذشته بارانهای پیاپی می بارید. و این خود مایه دلداری برای گرسنگان می بود، و از آنسوی بد نهادانی که گندم یا دانهها میداشته و بامید آنکه هر چه گرانتر بفروشد نگهداشته بودند در این هنگام نهایی بیرون آورده و می فروختند و این کشایش برای گرسنگان میشد. یک بدی دیگری که این هنگام از برخی دیده شد این بود که بانگیزه جنگ از چندی پیش راه عراق (کر بلا و نجف) بسته می بود، و این زمان آکمی از باز شدن آن رسید، و از تبریز و دیگر جاها، بانگیزش روضه خوانان و ملایان هزارها کسان آماده سفر گشتند. در چنان سال سختی که حال گرسنگان و بیچارگان دلها را می کداخت اینان

با بی پروایی پول گرد آورده و نگهداشته و این زمان شهر را در این گرفتاری گزارده بزیارت میرفتند .

در اینمیان ترکها بمرز ایران رسیده و بار دیگر بخاک آذربایجان درمی آمدند . جنگ جهانگیر ، باحال بس سختی ، بازپسین روزهای خود را بسر میداد . در اروپا میانه آلمان با فرانسه و انگلیس نبردهای خونریزانه بس سختی میرفت ، و هر سوی می خواست ، با همه نیروی خود بهماورد تا زد او را از پا اندازد ، و جنگ را بافیروزی خود پایان رساند . همدست نیرومندی همچون روس از دست انگلیس و فرانسه رفته ، ولی بجای او امریکا پشتیبانی بجنگ درآمده بود ، و سپاههای او در خاک فرانسه همدوش دیگران در برابر آلمان می ایستادند ، در آسیا انگلیسیان عربها را شورانیده و بسا خود همدست گردانیده و در فلسطین جنگهای بزرگی با عثمانیان می نمودند و کام بگام پیش میرفتند ، در بین النهرین نیز فیروزی با اینان می بود و عثمانیان را تا شمال آنجا دور رانده بودند .

ولی از اینسوی پس از پراکنده شدن سپاههای روس عثمانیان رو بققاز آورده و می کوشیدند به آنجا دست یابند . اگرچه کرچیان و ارمنیان و دیگران ، بدعوی جداسری برخاسته ، و سپاهها آراسته جلو آنان را می گرفتند ، و در میانه جنگ ها می رفت ، ولی رو بمرفته عثمانیان چیره می بودند و گام بگام پیش می آمدند ، و این بود که بمرز ایران رسیده بودند .

در این هنگام انگلیسیان بهمدان و قزوین آمده و بخش غربی ایران را در دست میداشتند ، و تا زنجان و میانه پیش آمده بودند . از آنسوی چنانکه دیدیم در ارومی مسیحیان را بسیجیده می داشتند ، عثمانیان می خواستند با اینان نزدیک شوند ، و با جنگ از میان بردارند و چنین می نمود که باز با آرزوی راه یافتن به هند و افغان و شورانیدن آنجا ها هستند ، و با اندیشه دیگری را دنبال میکنند . هر چه هست میدان جنگ آذربایجان خواستی بود .

ا پس از نیمه خرداد ماه بود که آگاهی از نزدیک شدن آنان رسید ، و کونسولهای انگلیس و فرانسه و امریکا و همه بستگان ایشان ، و انبوهی از ارمنیان و دیگران ، در

تبریز ماندن توانسته و به آهنگ کوچیدن افتادند. هر کس اندک کاجالی برای بردن برگزیده و بازمانده را به بهای کمی می فروختند، سمساریها پر از کاجال و افزارایشان بود، کتابها را با ترازو، منی پنجقران و شش قران می فروختند. بدینسان با شتاب خود را سبک گردانیده از شهر بیرون رفتند، پس از دوسه روز عثمانیان رسیدند، این بارهم کسانی از ایرانیان، از آقای بلوری و میرزا غفارخان زوزی و دیگران با ایشان می بودند.

از در آمدن اینها کارها رنگ دیگر گرفت و کسان دیگری پا بمیان نهادند. پیش از همدیهای هوی دمو کراتیگری فرونشست، و خیابانی و نوبری و دیگران کنار رفتند، و این بار عنوان «اتحاد اسلام» پیش آمد و بیکباشی یوسف ضیاء که یک کارکن سیاسی و خود از مردم فقفاز می بود و زبان فارسی رانیک می دانست، کسانی را از سران تبریزیان از نیک و بد سر خود کرد آورده و یکدسته ای باین نام پدید آورد، و این بار این نمایش بمیان آمد. بسیاری از آنانکه از خیابانی و همراهانش رنجیده بودند باین دسته پیوستند. کسانی که پروای هیچ دینی نکردندی و با اسلام آرجی نگزاردندی بنام «اتحاد اسلام» بخود نمایی پرداختند. میرزا باقر نامی که از سالها بازه مسیحی گردیده و با مسیونران امریکا می بوده، روزی دیدم در مسجد آدینه بروی پله منبر ایستاده و گفتگو از «اتحاد اسلام» می کند.

فهرست نامهای این کسان با دستینه یوسف ضیاء بیک در دست منست ولی پرده پوشی را بهتر میدانم و در اینجا نوشته درمی گذرم.

در آخر های تیرماه علی احسان پاشا فرمانده بزرگ این دسته ها از راه جلفا به تبریز آمد، در استاسیون راه آهن پیشواز بزرگی ازو کردند و با پذیرایی و شکوه بشهر درآوردند، در اینمیان حاجی محترم السلطنه را برداشته و مجد السلطنه ارومیدای را که از هواداران ترك و از زمستان سال ۱۲۹۳ به آنان پیوسته و در پس نشینی خلیل پاشا باوی رفته و این زمان هم همراه سپاه ایشان به تبریز آمده بود بوالگیری نشانند. سرشهربانی را برداشته و بحکمرانی قره داغ فرستادند. میرزا تقی خان نامی که از بستگان خیابانی و نویسنده تجددمی بود این زمان بتر کها پیوست و روزنامه ای بتر کی

بنام «آذرآباد کان» برپا گردانید.

بار گذشته آمدن عثمانیان (در زمستان سال ۱۲۹۳) خوش افتاده بود، زیرا در آن زمان روسیان در آذربایجان می‌بودند، و آمدن آنان این نتیجه را میداد که روسیان بیرون روند. ولی این بار چنان نتیجه‌ای در میان نبود، از اینسوی دست یازیدنشان بکارها، و حکمران بر کماردن و روزنامه نویساندیشان، بمردم کران می‌افتاد. دسته «اتحاد اسلام» بسیار سبک بود و بیشتر کسان آلوده و بی‌ارج به آن روی آورده بودند.

یک رنجش دیگر از پول نداشتنشان بر می‌خاست. دولت عثمانی بنام‌و ام گرفتاری از توده خود، اسکناسی بنام «قائم» چاپ کرد، و بدست سپاهیان داده بود که در همه جا آنرا بکار می‌بردند، در جاییکه چنان اسکناسی در ایران ارزشی نتوانستی داشت، و در بازار تبریز تنها صرافان، هر قائم‌های بچند قران می‌خریدند و این برای فرستادن باستانبول می‌بود، ولی عسکرها هر «قائم» را پنج‌نومان حساب کرده و از بازاریان با زور پول آنرا میخواستند و ناگزیر کار بکشاکش میانجامید و داستان‌ها و منات نو میگردید.

یک عسکریک نومان قند چایی خریده و یک قائم میداد که چهارنومان (۴۰ ریال) هم دستی میخواست، در جاییکه آن قائم خود چندقران بیشتر بها نمیداشت. نتیجه این می‌شد که برخی فروشندگان خواهش کنند که آنچه خریدی بی بها بپر و پولی نده.

اینها نیک مینمود که بیگانگان که بکشور در آمدند هر که میخواستی باشند، رفتارشان جز زور و ستم نتواند بود.

بدخواهان خیابانی و نوبری در کوشش می‌بودند، عثمانیان نیز از آنان ناخشنودی مینمودند، و سرانجام در آخر تیرماه گویا، آن دورا با حاجی محمد علی بادامچی که از بستگان خیابانی میبود دستگیر ساختند و بارومی که این زمان از دست آسوربان در آورده بودند فرستادند. در تبریز چنین پراکنند که اینان با ارمنیان همدست گردیده میخواستند بزبان «سپاه اسلامی» کوشند، ولی این باور کردنی نبود، و راستی این بود

که میخواستند نیروی اینها را از میان برند و این کار را بیش از عثمانیان ایرانیانی که بایشان پیوسته بودند میخواستند .

پس از گرفتاری اینان ، دموکراتیان بیکبار ناتوان گردیدند ، و جز خاموشی چاره ندیدند .

در اینمیان گرانسالی پایان رسیده و خرمنهای تازه برداشته میشد و گندم و دانه‌ها روز بروز ارزانتر میگردد که نان که منی تاسه تومان رفته بود روز بروز یابین می‌آمد و تا هفت قران رسیده بود .

بازمانده داستان سلما و ارومی

چنانکه گفتیم مسیحیان از یکسو از سپاه فرستادن دولت ایران و یا از در آمدن عثمانیان بیم میکردند و چنین میخواستند مسلمانان را با زور بچاره جویی و جلو گیری از چنان پیش آمدی وادارند ، و از یکسو همچنان در رفتاری نموده دست از کشتار و تاراج برنمیداشتند . در سلما آبادی نموده و آنچه شدنی بود شده و مردم بیچاره کشته شده و یا پراکنده گردیده بودند . در ارومی که مردم باز میماندند روزی نمی گذشت که چند تن از زن و مرد کشته نشوند حال بیچارگی و ستم دیدگی اینان بسیار دلگداز است ، بدبخت مردم یگانه راه چاره آن میدانستند که در تاریکی شب از دست زنان و فرزندان خود گرفته در آن هنگام برف و سرما و با آن کرسنگی به بیابان افتند و از راه و بیراهه خود را بجایی رسانند ، و این راه کس نمیتوانست و از شهر گریختن بسیار دشوار می بود .

چنانکه گفتیم عثمانیان در قفقاز پیش رفته و بمرز های ایران نزدیک شده بودند آسوریان از شنیدن این بدبختی میافزودند ، زیرا خود را در برابر آنان نهاده و پشت سر خود را گرفته می یافتند . این زمان انگلیسیان بهمدان و قزوین آمده و ژنرال دستر ویل بکارهایی میکوشید ، ولی میانه اینان با آنان دوری بسیار می بود و در میانه پیوستگی نمیداشتند و در روز سختی هیچگونه یابوری نتوانستندی بانگیزش بیگانگان سیاهکاری هایی برخاسته و اکنون خود را در تنگنا می یافتند .

در نیمه نخست خرداد ماه (آخر های شعبان) بود که يك دسته از سپاه عثمانی

بخوی در آمدند و از آنجا آهنگ سلماس کردند و با مسیحیان بجنگ پرداختند. خود پتروس با توپخانه دسته های جنگی از ارومی آمد. چند روز جنگ سختی میرفت، مسیحیان بسیار میکوشیدند، ولی سرانجام ایستادگی نتوانستند و شکست خورده و ناگزیر شدند پس نشینند و همه آسوریان و ارمنیان که در آن پیرامونها مینشستند زنان و فرزندان خود را برداشته و چهار پایان خود را از کاو و کوسفند واسب و خر جلو انداخته همراه آنان بکوچ برخاستند.

در ارومی چند روزی میبود که اندک آرامشی پیدا شده و کشتار کم گردیده و شهر بانی چند دکانی را برای نان پختن و فروختن باز گردانیده بود. از آنسوی اجلال المالك که دوباره بکار حکمرانی میپرداخت بر آن شده بود که کسانی را از روستایان همراه سوارانی از مسیحیان بفرستد که بروند و در دیده ها کشتهایی که بدرو رسیده ولی از بودن کسی همچنان در بیابان میماند درو کرده و کوبیده و گندم و جو در آورده برای شهر آورند. خود سران مسیحی را دل بحال مردم سوخته و اندک مهر بانی می نمودند که در اینمیان داستان شکست سلماس و باز گشتن مسیحیان با ارومی روداد که بار دیگر رشته از هم گسیخت. اینان بکینه های عثمانیان هر که را از ایرانیان میخواستند میکشتمند. از آنسوی مسیحیان که با خانواده و چهار پایان خود کوچیده می آمدند اینان هر چه میبافتند تاراج میکردند و چهار پایان خود را بدرون کشته راه میدادند. دوباره ایمنی از میان رفت و چند دکانی که باز شده بود بسته گردید، و باز در شهر آدم کشی رواج گرفت.

چند روز دیگر عثمانیان از دنبال رسیدند و تا کریم آباد که چهار فرسنگی شهر است جلو آمدند. مسیحیان از یکسو در برابر آنان ایستاده می جنگیدند، و از یکسو در شهر با مردم دژ رفتاری و سختگیری بسیار مینمودند. در اینمیان اندیشه بیرون رفتن هم میداشتند و بسیج راه می کردند، مسیحیان خودارومی با همسایگان مسلمان خود از در مهر و دوستی در آمده و کچال و داراك خود را بخانه های آنان میفرستادند که خود آماده کوچ باشند.

با عثمانیان جنگ سختی می رفت، لکن در اینمیان داستان در آمدن آندرونیک

بخوی رخ داد که روز دوم یا سوم تیر ماه سپاه عثمانی ناگهان پس نشست و آسوریان اندیشه بیرون رفتن را رها گردانیده باز بکارهای ستمگرانه خود پرداختند.

اما داستان خوی: عثمانیان دسته کوچکی، هفتاد یا هشتاد تن در آنجا باز گزارده بودند. باینان آگاهی رسید که اندرونیک که یک سر کرده ارمنی بود که با دسته داوطلب ارمنی از آغاز جنگ جهانگیر با روسیان همراهی نموده و این زمان برای ارمنستان می کوشید، با گروه انبوهی از ارمنیان که شماره جنگیان ایشان تا سه هزار گفته می شد به آهنگ خوی می آیند که به آنجا دست یافته پشت سر عثمانیان را بگیرند.

سر کرده عثمانی که در خوی می بود مردم را بنزد خود خواند و چگونگی را آگاهی داد و درخواست کرد که تفنگچیان از شهر با ایشان همدستی نمایند که بجای ارمنیان رفته آنان را باز گردانند. مردم سخن او را باور نکردند و پروا ننمودند، و جز دسته کمی به آنان نپیوستند.

هر چه بود عثمانیان بجلو شتافتند و در نزدیکی ایواغلی که سه فرسخیست به - ارمنیان برخوردند، ولی چون جنگ آغازید از کمی شماره و افزار شکست سختی خوردند که بسیاری از آنان کشته گردیدند و دیگران گریختند و خود را بخوی رسانیدند. سر کرده عثمانی هفت و هشت تن زخمیان خود را به شهیندری سپرده و خود با بازمانده بیرون رفت.

مردم خوی بهم برآمدند و بدست و پا افتادند. بسیاری از توانگران و توانایان شهر را گزارده روانه تبریز شدند، ولی غیرتمندان آنرا نپسندیدند و براین شدند که ایستادگی نمایند، و شبانه در یکی از مسجدها گرد آمده و بگفتگو نشستند و کسانی را بنام «کمسیون جنگی» برگزیده ورشته را بدست آنان سپردند، و اینان بیدرنگ بکار برخاسته و همان شبانه تفنگچیان گردآورده و دروازه های شهر را بسته و استوار گردانیدند و نگهبانانی بآنها کماردند و برای جنگ آماده ایستادند.

فردا هنگام در آمدن آفتاب بود که ناگهان دسته های ارمنی پدیدار شدند و تا سیصد متری شهر نزدیک آمده و توپها و متریالوزهای فراوان خود را بکار گزارده

و بجنگ و شلیک برخاستند ، از اینسوی تفنگچیان بجلو گیری پرداختند و با آنکه بیشتر جنگ ندیده می بودند غیر تمندانده بکوشش برخاستند . ارمنیان میکوشیدند از هر سو کرد شهر را گیرند و این بود دمام بدرازی رده خود می افزودند و تا هنگام نیمروز يك بیشتر از کرد شهر را گرفتند .

خویشان با همه بدی افزار و نداشتن توپ و مترالیوز می جنگیدند . آن چند تن زخمیان عثمانی نیز بیاری پرداخته ، و هر یکی بسنگردیگری در آمده و می کوشیدند . زنان هم بمردان آمیخته و یاری دریغ نمیگفتند و برای جنگیان آب و شربت و خوردنی می آوردند و این بدلیری آنان می افزود ، نیز چند تن سواره از آواجیق بیاری آمدند و این نیز مایه پشت گرمی گردید .

در اینمیان دو تن از مردم عامی هنر نمایی شگفتی کردند : یکی خلیل نام که از مجاهدان آغاز مشروطه بوده . این مرد يك جانفشانی مردانه ای نمود ، چگونگی آنکه در گرما گرم جنگ سه تن از ارمنیان که رخت عسکر عثمانی در تن میداشتند و بزبان ترکی عثمانی سخن می گفتند در جلو دروازه سلماس پیداشده و چنین وانمودند که فرستادگان سپاه عثمانی میباشند و آنان از پشت سر میرسند و درخواست باز کردن دروازه را کردند . مردم چون آمدن عثمانیان را می بیوسیدند باور کردند و بسیار شاد شدند و چنین خواستند در را باز نمایند و لی دور اندیشانی نگزاردند و این خلیل داوطلب شد که با ریسمان از دیوار پایین رود و آنان را از نزدیک ببیند و بشناسد و بچنین کار بیمناکی تن در داد ، و چون پایین رفت و با آنان رسید و شناخت ، چون بمب هایی آماده در دست آنان دید دوتن را بغل کرد و بخویشان بانك زد : « دشمنند اینها را بزنید ، اینها را بزنید ، همراه بزنید ، باین بانك او از بالا شلیک کردند و آن سه تن را زدند و شکفت بود که بخود خلیل گلوله نخورد ولی در آن کشاکش به ته خندق در غلطید که از آنجا بار ریمان بالایش کشیدند .

دیگری ممی نام چوپانی بود که یکی از توپهای کهن زمان فتحعلیشاه را از انبار خوی بیرون آورد و بر سر برج کشید و خود استادانه آنرا پرمیکرد و بجای گلوله زنجیر بدرون آن میریخت که چون آتش میکرد دانه های زنجیر یکمیدان پهنآوری

برای خود باز کرده و بارمنیان آسیب میرسانید .

این نمونه است که در چنین پیش آمدهایی اگر سرانی بایستند و مردم را بتار باز دارند چه هنر نمایههایی از آنان پدید آید .

درارومی نیز اگر کسانی بجای رقتن بدرخاند مارشیمون و د کترشت جلو مردم افتادندی و آنان را بجنگ و مردانگی واداشتندی اینگونه هنر نمایههای فراوان دیده شدی و آنهمه خواری و بیچارگی روندادی .

بدینسان جنگ میرفت تا هنگام پسین نا کههان سپاه عثمانی از سوی سلماس نمایان شدند . اینان از چند روز پیش راه افتاده و کنون بدینسان بهنگامه میرسیدند، و این بود همینکه رسیدند توپهای خود را بالای کوه کشیده و بیدرنگ بشلیک پرداختند، از این رسیدن اینان مردم خوی شادمان گردیده و دلیری هر چه بیشتر نمودند . از آنسوی ارمنیان خود را در میان دو آتش یافته و از فیروزی نومید گردیدند و بر آن شدند که جنگ - کنان خود را بیرون اندازند .

عثمانیان تاختمهای سختی می بردند و از ایشان بسیار میکشتمند . ارمنیان زنان و فرزندان نیز همراه میداشتند و آنان در پشت سر نگه میداشتند، توپهای عثمانی بسیاری از ایشانرا هم نابود گردانید .

تا فرو رفتن آفتاب جنگ برپا میبود و عثمانیان همچنان دنبال میکردند ، ولی چون شب رسید دست برداشتند . ارمنیان شکسته و پراکنده از راهیکه آمده بودند باز گشتمند . پس از دو سه روز عثمانیان همه مردان ارمنی را که در خوی و آن پیرامون ها می بودند کشتار کردند و سپاهشان باز بسوی ارومی باز گشت (*) .

این مردانگی مردم خوی در خور ارج نهادنست، زیرا از یک سو خاندانهای خود را نگهداشتند و از یک سو سپاه عثمانی را از آسیبی که دچار خواستندی شد ایمن گردانیدند .

چنانکه گفتیم اندرونیک میخواست خوی را بگشاید و دز آنجا را نشیمن سازد

(*) این داستان را آقای حاجی محمد رضا پارسا که خود در آروز درخوی می بوده و پادرمیان داشته

باز گفته است .

و پشت سر عثمانیانرا گیرد ، و راستی را بیاری مسیحیان ارومی و سلماس شتافته و از این راه با نان کمک کردن می خواست ، ولی مردانگی خویبان و رسیدن بهنگام سپاه عثمانی نقشه اورا بهم زد .

بهنگامیکه در جلو خوی این کارها میرفت و خویبان و عثمانیان بدینسان نقشه اندرونیک را بهم میزدند مسیحیان در ارومی به پیش بردن يك نقشه دیگری میکوشیدند که آنهم بهم زده شد و نتیجه نداد . چگونگی آنکه روسیان يك کشتی بخاری بنام «چرنوزوف» در دریاچه شاهی بکار انداخته بودند که دارای توپی نیز میبود . این کشتی اکنون در دست آسوریان میبود و روز دوم تیر ماه (۱۴ رضان) یکصد و هشتاد تن از تفنگچیان جنگ آزموده آسوری و ارمنی را بر کزیده یکدسته رادر آن کشتی و يك دسته را در يك کشتی بادی دیگری نشانده و يك توپی نیز با نان داده و روانه شرفخانه گردانیدند که ناگهان با آنجا رسیده و بخشگی در آمده و آنجا را بگیرند و هر چه کشتی در آنجاست به بندر ارومی فرستند . اینان روانه گردیدند و شباهنگام شرفخانه رسیدند و در يك جایگاه دوری کشتی ها را بکنار راندند ، ولی پیش از آنکه بتوانند بیرون آیند ایرانیان و عثمانیانی که در آنجا می بودند آگاه گردیده و بسرشان ریختند و همه را کشته و نابود گردانیدند . بدینسان این نقشه نیز از میان رفت .

ولی این نافرینها که با سوریان میرسید کینه از مردم بیچاره ارومی می - جستند . در این روزها پیایی آدمکشی میکردند . سران مردم را گرد آورده و در اداره حکمرانی تکه میداشتند و راه برای بیرون رفتن نمیدادند . چنین میگفتند : عثمانیان را شما خواسته اید که بسر ما بیایند . مردم سست نهادی که بهنگام خود مردانگی نموده و خود را بدشمن سپرده بودند بدینسان پیایی کیفر می یافتند و از شکنجه رها نمی گردیدند . روز نخست اگر صد تن کشته دادندی دشمن را بستندی ، ولی اکنون صد هزار کشته داده بودند و هنوزها نمی گردیدند .

از کسان بنامی که در این روزها کشتند آقا میر محمد پیشماز خلخال می بود . روز چهارم تیر (۱۶ رمضان) پیر مرد بیگناه را در خانه اش سر بریده و تکه تکه گردانیدند .

در همان روزها دوباره با عثمانیان جنگ آغاز گردید . مسیحیان سخت بشنگنا افتاده راه چاره ای نمی یافتند و آنچه بسختی کار ایشان می افزود آگاهی نداشتن از



۷۳ - تائب حسین کاشانی

بیرون میبود . از دیر باز تلگراف و تلفن بریده شده و آمد و رفت از میان رفته و اینان را آگاهی از چگونگی کار جنگ ، و در کجا بودن سپاه انگلیس نمی بود . یگانه راه

چاره شکافتن رده های عثمانی و بیرون رفتن میبود ولی نمیدانستند به کجا روند و در کار خود درمانده بودند .

در این میان روز دوشنبه شانزدهم تیر (۲۸ رمضان) هوایمایی در آسمان پدیدار شد و پایین تر آمده بروی شهر پریدن گرفت . آسوریان نخست کمان کردند از آن عثمانیان است و بشلیک پرداختند ولی چون در بیرون شهر فرود آمده و راننده اش دیده شد دانسته گردید از آن انگلیسیان میباشد و برای دادن دستور آمده . ژنرال دنسترویل در یادداشتهای خود درباره فرستادن این هوایما چنین مینویسد :

چگونه کاری کارما در پیرامون دریاچه ارومی بما امید ها میدهد . کارها از روی یک سامانی پیش میرود ، فیروزیهای ما درسوی ارومی دلگرمی میدهد که عثمانیان تبریز را تهی خواهند کرد و ما با ارمنیان که در پیرامونهای الکساندر اپول می باشند یکسره پیوستگی پیدا خواهیم کرد و فرصت خواهیم داشت که از پیشرفت عثمانیان در قفقاز جلو گیریم و بدینسان پیش آمدها را در باکو بسود خود گردانیم .

نهم جولای هوایمایی ما بسوی میانه که از پیش در آنجا فرود گاه ساخته و بنزین آماده گردانیده بودیم پرواز کرد . دهم جولای از آنجا بارومی پرید و باز همان روز بمیانج باز گشته و پس از باز گیری بنزین پریده و بی گزند و آسیب به قزوین باز آمد .

لیوتنان پنینگتون برای این فرستاده شده بود که ازسوی من نامه ای با قاپتروس سر جنبش آسوریه در ارومی برساند و هنگامی که با آنجا رسید مردم شهر باشادی و خروش بی اندازه پیشواز و پذیرایی نمودند و بی اختیار روی دست و پای او ریخته و او را باغوش کشیده و می بوسیدند .

شهر را از چهار ماه بازترکان گرد فرا گرفته بودند و چهار ماه بود که مردم از پیش آمد های دیگر جاها آگاهی نمیداشتند . و کمان میگردند سپاه انگلیس در ایران نیست ، و از آنسوی چنین دانسته بودند که سپاه ما موصل را بگشاده ، و این بود آماده می شدند که رده های ترک را بهم زده و بسوی موصل روانه کردند آنان که دوهزار تن سپاهی میبودند و میبایست هشتاد هزار تن مردم ارومی و پیرامونهای آنرا نگه

دارند، اگر چنین کاری برخاستندی نتیجه آن بودی که همگی مسیحیان کشته کردند و شهر نیز از دست رود.

لیوتنان پنینگتون، بهنگامی که نیاز میداشتند، همه این چیزها را با آنان باز نمود و از گزندهایی که در میان توانستی بود آگاهشان کردانید.

ما برای ایشان افزار جنگی میرسانیم، و چنین نهاده ایم که روز بیست و دوم جولای در صاین قلعه بایشان برسیم، باین شرط که ایشان، روبسوی ساوجبلاغ، یک جای ناتوانی از سپاه عثمانی پیدا کرده و آنرا شکافته و خود را بما برسانند.

نیروی عثمانی در آن پیرامونهای اندک و ناتوان می باشد. همه سپاه ایشان در جنوب دریاچه ارومی رده بسته اند ولی نیروی بسیاری نیست و خود پراکنده میباشند، و از همینجا ما امیدمند بفیروزی آسوریان در آهنگی که میدارند توانیم بود.

ما اگر در این کار پیشرفت کنیم در نتیجه سراسر خط همدان و ارومی را در دست خواهیم داشت و پیوستگی را با تبریز خواهیم برید و آن هنگام است که آنچه عثمانیان اندوخته اند بدست ما بیفتد. (*).

پیداست که ژنرال دنستروویل از سیاهکارهای آسوریان و مسیحیان در ارومی آگاهی نمیداشته و خود در پی چنین چیزهایی نمی بوده، و اینست دلسوزی مینماید که آسوریان چهارماه در تنگنا مانده و از هیچ جا آگاهی نمیداشته اند.

چنانکه از این نوشته هم پیداست انگلیسیان میخواستند یک دسته از آسوریان سپاه عثمانی را بشکافند و خود را بصاین قلعه برسانند و از آنان افزار جنگی بگیرند و دوباره باز کردند و شهر را نگه دارند، و دنستروویل بخود نوید میدهد که بدینسان خط همدان و ارومی در دست آنان بود و سپاه عثمانی که در تبریز میبودند پشت سرشان گرفته خواهد شد، ولی خواهیم دید که چنین کاری را نتوانستند.

پس از بازگشتن هواپیمای انگلیسی آسوریان و مسیحیان همچنان در کار خود میبودند و بمردم آنچه میتوانستند دریغ نمی گفتند. اگرچه همان روز در آمدن آبرویلان پس از گفتگو با لیوتنان پنینگتون بیکبار رفتار خود را دیگر کردند و

(*) این نوشته را از ترجمه فارسی آن کتاب آوردیم ولی جمله ها را دیگر کردیم.

کسانی بمیان شهر فرستاده و از آدمکشان جلو گرفتند و آگهی دادند که دیگر نباید بکسی آزاری داده شود، و چنانکه گفته میشد این در نتیجه نکویش هواپیمای انگلیسی بوده که گفته بوده این رفتار بسیار بد است و باید با مردم مهربانی نمایید، ولی این جلو گیری و نیک رفتاری جز یکروز نبود و از فردا باز بحال پیشین باز گردیدند. از آنسوی چنانکه با انگلیسیان نهاده بودند آقا پتروس بادسته های عثمانی که در آن سوی میبودند بجنگ خونریزانه سختی برخاسته و چند روز زد و خورد خونین در میانه میرفت، و در نتیجه مسیحیان چیرگی نموده و عثمانیان را بکنار راندند و آن راه را بروی خود باز کردند.

ولی در این هنگام عثمانیان از سوی سلماس فشار می آوردند و جنگ سختی می نمودند و آسوریان که در برابر آنان میبودند ایستادگی نتوانسته پس مینشستند. از این فشار مسیحیان از ماندن در شهر نومید گردیده باندیشه کوچ افتادند. روز سه شنبه هفتم مرداد آگاهی دادند که فردا همگی بیرون خواهند رفت، و در این میان چنین پراکنده گردید که بهنگام رفتن دوباره مسلمانان را کشتار خواهند کرد. از این گفتگو ترسی همه مردم را فرا گرفت شب چهارشنبه در ارومی کمتر کسی خوابید. زیرا آنکه مسیحیان میبودند آماده رفتن میشدند و بسیج راه میدیدند. و بسیاری از جوانان و خونخواران ایشان نیز بخانه های مردم رفته برای آخرین بار گزند و آزار می رساندند، آنکه مسلمانان بودند چه از ترس کشتار و چه از اندیشه آن که اگر کشته نشوند فردا آزاد خواهند گردید خواب بچشمشان نمیرفت.

فردا بامدادان از یکسو کوچ آغاز گردید و مسیحیان با زنان و فرزندان و کچال و چهارپایان و ارا به های خود براه افتادند و از یکسو باز خونخوارانی از آنان دست بکشتن گشاده در کوچه ها و خانه ها کسان بسیاری را میکشتمند. در همان هنگام عثمانیان نزدیک میشدند و اندکی نگذشت که یکدسته سوار ایشان خود را بشهر رسانیدند و از آگاهی از رسیدن اینان بود که آدم کشان مسیحی نیز شهر را رها کرده و از پی دیگران روانه گردیدند.

بیچاره مردم پس از ششماه گرفتاری خود را آزاد دیدند. زنان و مردان بیرون